

فریاد آشنا

مؤلف:

سید ابوالحسن علی ندوی

مترجم:

عبدالحکیم عثمانی

عنوان کتاب:	فرباد آشنا
عنوان اصلی:	
تألیف:	سید ابوالحسن علی ندوی
ترجمه:	عبدالحکیم عثمانی
موضوع:	تاریخ اسلام - تاریخ اسلام
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	آبان (عقرب) ۱۳۹۷ ه.ش - صفر ۱۴۴۰ ه.ق
منبع:	کتابخانه قلم www.qalamlib.com



این کتاب از سایت کتابخانه قلم دانلود شده است.

www.qalamlib.com

book@qalamlib.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.qalamlib.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

محتوای این کتاب لزوماً بیانگر دیدگاه سایت کتابخانه قلم نمی‌باشد؛ بلکه بیانگر دیدگاه نویسنده آن است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

فهرست مطالب.....	أ
مقدمه مترجم.....	١
وامعتصماه.....	٧
دو نمونه از غیرت اسلامی در تاریخ مسلمانان یکی از گذشته و دیگری از حال.....	٢٢
نقش مسلمانان در زندگی و سرنوشت بشریت.....	٢٧
تمدن‌های پوشالی معاصر از دیدگاه یک مؤمن آگاه.....	٣٢

مقدمه مترجم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا ومولانا محمد الأمين
وعلى آله وأصحابه أجمعين.

تاریخ سراسر افتخار و ارزشمند مسلمانان، تاریخ باشکوه و سبز امت اسلامی که هر صفحه‌اش با افتخار و عظمتی مزین گشته است و در ادوار مختلف حیات مسلمانان، بیانگر فتوحات، رشادت‌ها، حماسه آفرینی‌ها، ابتکارات و خلاقیت‌ها می‌باشد، همواره توجه پژوهشگران، محققان، دعوتگران و مورخین را به خود معطوف داشته است.

نکته‌ای که در این روند تاریخی حایز اهمیت و در خور تأمل است، تأثیراتی است که این امت در جهت رشد و ترقی جهانیان در جنبه‌های مختلف زندگی به جای گذاشت و سراسر گیتی را از سعادت و کرامت، عدل و انصاف، علم و دانش، عفت و پاکی، ادب و اخلاق، طهارت و نزاکت، مملو می‌نمود، متأسفانه با ایجاد موانع از طرف دشمنان دیرینه‌ی اسلام و دسیسه‌های یهود و نصاری این امر مهم کاملاً عملی نشد، آن‌ها با عرضه نمودن چهره‌ی تحریف شده از مسیحیت، سرسختانه ایستادن به نام دین در برابر یافته‌های علمی و دین را در برابر علم قرار دادن، سبب شدند تا هر آنچه به نام دین در جهان عرضه می‌شود، تصویری از هیولای مخوف مسیحیت و جنایات پاپ‌ها و کشیش‌ها که به خاطر بقای موقعیت خودشان بر هیچ کس رحم نمی‌کردند و از دم تیغ محاکم تفتیش‌شان کمتر دانشمند و پژوهش‌گر جان سالم بدر می‌برد، در ذهن‌شان پدید آید.

با چنین ذهنیتی بود که اروپایی‌ها بدون تفکیک اصل دین از آنچه توسط دین فروشان و فرصت طلبان عرضه می‌شد، در برابر اسلام ایستادگی نمودند و از پذیرفتنش امتناع ورزیدند و بدین طریق از سعادت، ارزش و کرامتی که در چند قدمی‌شان در انتظار آن‌ها بود محروم ماندند.

اما با این وصف نکته‌ی دیگری که در تاریخ این امت بیشتر قابل توجه است، تعهد و مسئولیتی است که فرزندان این امت در ابلاغ رسالت و رساندن پیام اسلام و حس نوع دوستی و خیرخواهی نسبت به تمام بشریت، از خود نشان دادند و در این مسیر از هیچ کوششی دریغ نمودند و تا آنجا که قدرت و توانایی داشتند انسان‌ها را از حق و حقیقت بهره‌مند نمودند و با بهره گرفتن از استعدادهای خدایی خویش و یاری و نصرت خداوند متعال که در آن روزگار، همیار و مددکارشان بود، در جهان تحول آفریدند. علامه اقبال رحمته به یاد این روزگار و به یاد دینی که امت مسلمه بر گردن سایر ملل دارد، چنین می‌سراید:

یاد ایامی که سیف روزگار

با توانا دستی ما بود یار

تخم دین در کشت دل‌ها کاشتیم

پرده از رخسار حق برداشتیم

کشت حق سیراب گشت از خون ما

حق پرستان جهان ممنون ما

عالم از ما صاحب تکبیر شد

از گل ما کعبه‌ها تعمیر شد

آن‌ها از افقی بالا و کرانه‌ای دور، با دیدی تازه و نوین، دیدی خدایی و ایمانی بر بشریت در شرف نابودی، بر انسانی که در باتلاق وبا زده‌ی دنیا در

حال غرق شدن بود و رابطه‌اش با ربّش قطع شده بود، خیرخواهانه و مخلصانه، نگریستند و با درد و سوز از وی خواستند تا به طرف ربّش برگردد.

﴿يَتَأْتِيهَا الْإِنْسَانُ مَا عَزَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ ﴿٨﴾ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّلَكَ فَعَدَلَكَ ﴿٩﴾ فِي أَيِّ صُورَةٍ مَّا شَاءَ رَكَّبَكَ ﴿١٠﴾﴾ [الانفطار: ۶-۸].

«ای انسان! چه چیز تو را در برابر پروردگارت مغرور ساخته است و در حق او گول زده است (که چنان بی‌باکانه نافرمانی می‌کنی و خود را به گناهان آلوده می‌سازی) پروردگاری که تو را آفریده است و سپس سر و سامان داده است و بعد معتدل و متناسبت کرده است، و آنگاه به هر شکلی که خواسته است تو را در آورده است و ترکیب بسته است.»

ملل دنیا را که به ظاهر ادعای علم و دانش، کتاب و حکمت می‌نمودند و از طرفی به لجاجت و عناد، حقایق را انکار می‌کردند، آن‌ها را به طرف توحید و یکتاپرستی فرا خواندند.

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ﴾ [آل عمران: ۶۴].

«بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخن دادگرانه‌ای که میان ما و شما مشترک است (و همه آن را بر زبان می‌رانیم، بیایید بدان عمل کنیم و آن این) که جز خداوند یگانه را نپرستیم، و چیزی را شریک او نکنیم و برخی از ما برخی دیگر را، به جای خداوند یگانه به خدایی نپذیرد.»

آن‌ها با خاطر نشان کردن این حقیقت که تمام موجودات دنیا، بر هدایت تکوینی خدا در حرکت هستند و تمام آسمانیان و زمینیان بر حمد و ثنای او مشغول هستند، انسان‌های سرگردان و حیران را، از اطاعت خواهشات و فرامین ساختگی خودشان، بر حذر داشتند و به پذیرفتن دین الهی دعوت نمودند.

﴿أَفَعَبِّرَ دِينَ اللَّهِ يَبْعُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾ [آل عمران: ۸۳].

«آیا جز دین خدا را می‌جویند (که اسلام است)؟ و آنان که در آسمان‌ها و زمینند از روی اختیار یا از روی اجبار در برابر او تسلیمند و به سوی او بازگردانده می‌شوند».

﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْعُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ [المائدة: ۵۰].

«آیا جویای حکم جاهلیت (ناشی از هوی و هوس) هستید؟ آیا چه کسی برای افراد معتقد بهتر از خدا حکم می‌کند»؟

آن‌ها به درک این حقیقت که سرنوشت جهان و نجات انسانیت به گام‌های راستین آن‌ها منوط می‌باشد و اگر لحظه‌ای غفلت نمایند خطری جدی بشریت را تهدید خواهد نمود و تمدن‌های پوشالی و مکتب‌های مادی و نظام‌های زمینی آرامش و امنیت جهان را به هم خواهد زد، در سرعت و شتاب عملکرد خویش افزودند و شب و روز، پیری و جوانی، فقر و غناء را یکی کردند و در جهان به حرکت درآمدند.

نکته‌ی دیگری که در تاریخ امت اسلامی حتی در ادوار نه چندان طلایی و باشکوه نمی‌توان آن را نادیده گرفت، وجود غیرت، حمیت، احساسات و عواطف دینی است که هرگاه مقدسات اسلام مورد تعدی قرار می‌گرفت و یا از طرف دشمنان اهانتی متوجه مسلمانان می‌شد، آنگاه بود که با شعله‌ور شدن و تحریک شدن حمیت دینی و غیرت اسلامی نه اینکه طلسم‌های موجود درهم می‌شکست بلکه تا مسافت‌های دور دست و زمان‌های طولانی پیامدهای خاص خودش را به جای می‌گذاشت.

از این رو بود که جهان کفر و الحاد با شناختی که از خصوصیات این اُمَّت داشتند، کمتر چشم طمع به منافع این اُمَّت می‌دوختند و همواره از خوف اینکه مبادا با خشم و غضب آن‌ها مواجه شوند از تحرکاتی که موجبات خشم و حمیت‌شان را فراهم نماید، خودداری می‌نمودند.

اما دشمنان اسلام با پی بردن به این واقعیت، نخست در جهت خشکاندن ریشه‌های غیرت‌زا و خنثی نمودن چاشنی‌های انفجار و سلب اعتماد از اصل دین و منابع اسلامی، تمام استعدادها و نیروهای فکری خویش را به کار بردند و در مرحله‌ی دوم قدرت‌های کلیدی را در جهان اسلام به دست گرفتند و نظام‌های لاییکی و ضد دینی را در جوامع اسلامی بر گرده‌ی مسلمانان مسلط نمودند تا از این طریق فریادهای هر چند ضعیف را که گاه‌گاه احتمال برآمدنشان از گوشه و کنار خواهد بود، سرکوب نمایند. اکنون در شرایط فعلی، اُمَّت مسلمة با توطئه‌هایی که از طرف استعمارگران علیه آن اعمال شده است، دوران سخت و طاقت‌فرسایی را می‌گذراند که نه تنها از طرف قدرت‌های اجنبی مورد تهدید قرار گرفته است بلکه در سرزمین‌های اسلامی نیز، عرصه بر آن تنگ گردیده است.

به این منظور دیر زمانی است که دعوت‌گران و اصلاح‌گران اسلامی برای بیداری ملت مسلمان و خنثی نمودن نقشه‌های استعمار دست به کار شدند و ضمن تبیین مواضع غرب و روشن نمودن عملکرد دست‌نشانگانش، سعی در ایجاد خود باوری و اعتماد به نفس و احیاء جلوه‌های غیرت و حمیت دینی در بین مسلمین نمودند.

آن‌ها با تأکید بر اینکه تمدن معاصر جهت‌رهایی یافتن از بندهای موجود و بحران‌های متعدد اخلاقی، فکری، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی چاره‌ای جز تن دادن به قرآن، آخرین کتاب آسمانی و محمد رسول خدا ﷺ آخرین پیامبر جهانی ندارند، مسلمانان را نیز به پذیرفتن این واقعیت که ایجاد هر

نوع تحول و دست یافتن به سیادت و عظمت از دست رفته منوط به تحقق تحول و تغییری است که باید در زندگی عملی تک تک آن‌ها ایجاد شود، فرا خواندند.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ [الرعد: ۱۱].

«خداوند حال و وضع هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی‌دهد (و ایشان را از بدبختی به خوشبختی، از نادانی به دانایی، از ذلت به عزت، از نوکری به سروری و بالعکس نمی‌کشد) مگر اینکه آنان احوال خود را تغییر دهند».

و به حق یکی از دعوت‌گران چیره دست و اصلاح‌گران موفق که با قلم و بیان خویش در قرن حاضر نقش بسزایی در بیداری امت مسلمه ایفاء نمود، استاد فقید و دانشمند عالیقدر، متفکر بزرگ جهان اسلام، مولانا سید ابوالحسن ندوی رحمته الله علیه می‌باشد که مباحث کتاب حاضر گزیده‌ای از رساله‌ها و سخنرانی‌های ایشان در مناسبت‌های مختلف می‌باشد.

امیدوارم ترجمه‌ی این مباحث به زبان فارسی مورد رضای حضرت حق و پسند خوانندگان گرامی واقع گردد.

در پایان از عموم خوانندگان گرامی ضمن اینکه حقیر را از نظرات و انتقادات خویش بهره‌مند خواهند نمود، عاجزانه التماس دعای خیر دارم.

وما توفیقی إلا بالله علیه توکلت وإلیه أُنیب.

عبدالحکیم عثمانی

وامعتصماه

مؤرخ بزرگ، ابن اثیر در کتاب مشهورش «الکامل» چنین روایت می‌کند: **أَنَّ الْمُعْتَصِمَ بَلَغَهُ أَنَّ امْرَأَةً هَاشِمِيَّةً صَاحَتْ وَهِيَ أَسِيرَةٌ فِي أَيْدِي الرُّومِ «وامعتصماه!» فَاجَابَهَا وَهُوَ جَالِسٌ عَلَى سَرِيرِهِ: لَيْتَكَ لَيْتِكَ وَنَهَضَ مِنْ سَاعَتِهِ وَصَاحَ فِي قَصْرِهِ: النَّفِيرَ النَّفِيرَ! وَأَشْهَدَ الْقَضَاةَ وَالشُّهُودَ عَلَى مَا وَقَفَ مِنَ الضِّيَاعِ وَغَزَا «عمورية» وَأَمَرَ بِهَا فَهَدِّمَتْ وَأُحْرِقَتْ^۱.**

«به معتصم بالله اطلاع دادند که زنی هاشمی اسیر در دست رومی‌ها چنین فریاد بر آورده است: «وامعتصماه وامعتصماه» معتصم بالله به محض شنیدن این خبر در حالی که بر تختش نشسته بود لبیک گویان وی را جواب داد و بلافاصله از جایش برخاست و در قصرش فریاد کشید: «آماده برای نبرد، آماده برای نبرد!» قاضی‌ها و گواهان را جهت تحویل و توضیح حدود زمین‌های وقفی احضار نمود و شخصاً به جنگ «عموریه» رفت (یکی از شهرهای مهم روم) و آنجا را فتح نمود و طبق دستور، عموریه به آتش کشیده شد.»

این حکایت مربوط به زمانی است که قدرت از آن غیرت اسلامی بود و خشم و غضب برای حق، نصرت و انتقام‌جویی برای مظلوم و گرفتن دست ظالم زمامداران امور مسلمین بود. خویشتن را حامی اسلام و دین می‌دانستند، به خاطر حمایت از یک فرد ناتوان و یا پیر زنی درمانده، زندگی

و هستی خود را به خطر می‌انداختند. مسلمان در اقصی نقاط دنیا امنیت داشته است، قوی و عزیز بود، به وجود یاورانی که در شرایط خاص، حمایتش کنند و برادرانی که به خاطر وی به پا خیزند، یقین داشت و بدین جهت مجرمین دنیا کاملاً درک کرده بودند که تجاوز بر این مسلمان به منزله‌ی شورانیدن شیران جنگل و تحریک زنبورهای خشمگین است، تا انتقام نگیرند آرام نمی‌شوند و دشمن متجاوز به هیچ وجه نه در آب و نه در خشکی، نمی‌تواند خودش را از چنگ‌شان نجات دهد.

در آن زمان هر فرد از این اُمّت، اُمّتی بود و هر تن از حمایت و نصرت همگی برخوردار بود. متولیان امر مسلمین، کسانی که تاریخ از آن‌ها هرگونه عیب و نقصی را روایت نموده است و هرگز در ردیف نیکان و ابرار، حاکمان عادل و شایسته نبودند و در دین و علم نیز هیچ‌گاه برای خود برتری قایل نبودند و چه بسا بر گناهان و خطاهای خویش اقرار و اعتراف می‌کردند، از چنان غیرت و حمیت اسلامی برخوردار بودند که جهت حمایت خانهای از مسلمانان یا جمعی از زنان که مورد تجاوز و تعدّی انسان‌های پست قرار گرفته بودند، لشکرهای بزرگی را به فرماندهی بهترین فرماندهان و عزیزترین سرداران نظامی گسیل می‌داشتند و ماجراهای بس خطرناک به سبب نیت خالصانه و عاطفه‌ی بلندشان به اذن الله تبدیل به خیر می‌گردید و اغلب چنین اقداماتی سبب فتحی بزرگ و شروع عهدی نوین می‌شد.

«بلاذری» در کتاب مشهورش «فتوح البلدان» اینگونه نقل می‌کند:

جمعی از زنان مسلمان سوار بر کشتی مورد تجاوز گروهی از قوم «مید» از سرزمین «دبیل»^۱ قرار گرفتند، آن‌ها کشتی را با تمام بارش توقیف

۱- بندری است قدیمی بر رودخانه‌ی سند که بر اثر طغیان رودخانه آثارش از بین رفته است و در سال ۷۱۲ هـ.ق به تصرف محمد بن قاسم درآمد. الاعلام.

نمودند در این اثنا زنی از قبیله‌ی «یربوع» فریاد برآورد: «یا حجاج یا حجاج» این فریاد توسط مردم به حجاج رسید. به محض رسیدن این خبر به حجاج، وی بلافاصله لبیک گفت و فردی را جهت آزادی اسیران به والی آنجا به نام «داهر» فرستاد. او جواب داد اسیران در دست رهنزانی هستند، که از قدرت من خارج‌اند. حجاج در ابتدا سپاهی را به فرماندهی «عبیدالله بن نبهان» فرستاد که با کشته شدن عبیدالله سپاه شکست خورد، سپس سپاهی به فرماندهی «بدیل بن طهفة» فرستاد که وی نیز کشته شد و سپاه شکست خورد. برای بار سوم سپاهی را به فرماندهی «محمد بن قاسم» در زمان «ولید بن عبدالملک» فرستاد که سبب فتح سند گردید.

تاریخ اسلام از اینگونه قهرمانی‌ها، افتخارات و ماجراهایی که غیرت اسلامی در آن بروز نموده، پر است. غیرت یکی از بزرگ‌ترین موهبت‌های الهی و والاترین گونه‌ی اخلاقی است که زندگی بشریت با آن دارای حرارت، لذت، عزّت و کرامت می‌شود، و عامل مهمّ در حمایت از تمدّن شایسته و حقوق انسانیت و در جلوگیری از شکنندگان حرمت و قداست انسان‌ها و تجاوزگران بر ضعفاء کسانی که جز قانون جنگل و بیابان چیزی دیگر نمی‌فهمند، محسوب می‌شود.

این نکته قابل ملاحظه است که در طول تاریخ هر کس فاقد غیرت بوده است، همواره از طرف دیگران مورد تحقیر قرار گرفته و با بدترین اوصاف و القاب از وی یاد می‌شده است.

عرب‌ها در دوران جاهلیت و بعد از اسلام، کسانی که از موهبت‌های فطری و مکارم اخلاقی برخوردار بودند، غیرت را اساس اخلاق و رکن زندگی‌شان می‌دانستند و از این‌رو آن قبیله‌ای که هم پیمانانش را در هنگام بروز مصیبت‌ها و تهاجم دشمنان رها می‌کرد و در کمکش سهل‌انگاری می‌نمود، چنان از وی به نفرت و پستی یاد می‌کردند، که نسل اندر نسل این

لکه در خاندانش باقی می‌ماند و با بدترین تعبیرات که هیچ‌گاه در تاریخ ادبیات فراموش نمی‌شود، از طرف شعراء مورد هجو قرار می‌گرفت. اصلی که اغلب عرب‌ها به آن اعتقاد داشتند، این بود «أَنْصُرُ أَخَاكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا»، «برادرت را چه ظالم است و چه مظلوم، حمایت کن».

هرکس این اصل را مورد توجه قرار نمی‌داد و یا در آن کوتاهی می‌نمود، در آن جامعه از هیچ ارزشی برخوردار نبود. جمعی از «بنی شیبان» بر فردی بنام «قُرَیْطُ بْنُ أُنَیْفٍ» از قبیله‌ی «بنی عنبر» حمله‌ور شدند و سی نفر از شترانش را به غارت بردند، طبق رسم جاهلی کسی از قومش به نصرت و حمایتش برخواست، این موضوع باعث شد تا شاعر غیور و بزرگوار عربی، شعری را بسراید که برای همیشه در آفاق ماندگار شود و ضرب المثلی در جامعه‌ی عربی تلقی شود و این شعر در نوع خود یکی از اشعار بلیغ و ماندگار جهانی است.

لَوْ كُنْتُ مِنْ مَازِنٍ لَمْ تَسْتَبِحْ إِلَيَّ

بَنُو اللَّقِيظَةِ مِنْ ذَهْلِ بْنِ شَيْبَانَ

إِذَا لَقَامَ بِنَصْرِي مَعْشَرٌ خُشْنٌ

عِنْدَ الْحَفِيظَةِ إِنْ ذُو لَوْثَةٍ لَأَنَا

قَوْمٌ إِذَا الشَّرُّ أَبَدَى نَاجِذِيهِ لَهُمْ

طَارُوا إِلَيْهِ زَرَافَاتٍ وَوُحْدَانَا

لَا يَسْأَلُونَ أَحَاهُمْ حِينَ يَنْدُبُهُمْ

فِي النَّائِبَاتِ عَلَيَّ مَا قَالَ بَرَهَانَا

لَكِنَّ قَوْمِي وَإِنْ كَانُوا ذَوِي عَدُوِّ
 لَيْسُوا مِنَ الشَّرِّ فِي شَيْءٍ وَإِنْ هَانَا
 يَجْزُونَ مَنْ ظَلَمَ أَهْلَ الظُّلْمِ مَغْفِرَةً
 وَمَنْ إِسَاءَةَ أَهْلِ السَّوِّءِ إِحْسَانًا
 كَأَنَّ رَبَّكَ لَمْ يَخْلُقْ لِخَشِيَّتِهِ
 سِوَاهُمْ مِنْ جَمِيعِ النَّاسِ إِنْسَانًا
 فَلَيْتَ لِي بِهِمْ قَوْمًا إِذَا رَكِبُوا
 شَدُّوا الإِغَارَةَ فُرْسَانًا وَرُكَبَانًا^۱

ترجمه: «اگر من مازنی می بودم (بنو لقیطه) فرزندان (ذهل بن شیبان) شترانم را، غارت نمی کردند. زیرا در آن هنگام (اگر مازنی می بودم و بر شترانم کسی غارت می کرد) جماعتی خشن در وقت غضب، وقتی که ضعیفان نرم می شوند، برای نصرتم قیام می نمودند. مازنی ها قومی هستند که هرگاه شری برایشان پیش آید، گروه گروه و تک تک به طرف آن می شتابند. هنگامی که برادرشان جهت کمک در مصایب از آن ها کمک بخواهد، آن ها از وی دلیل و برهان نمی طلبند. اما قوم من، اگر چه از نظر نفرات کم نمی آیند، اما در دفع شر هر چند هم آسان باشد، هیچ به حساب نمی آیند.

آن‌ها ظلم ظالمین را، با گذشت پاسخ می‌دهند و بدی بدان را با نیکی. گویا پروردگارت برای ترس از خویش، غیر از آن‌ها از جمع تمام انسان‌ها، کسی را خلق نکرده است.

کاش در عوض آن‌ها من قومی می‌داشتم که هرگاه بر اسب‌ها سوار می‌شدند چون شهسواران جهت حمله و غارت به دشمن می‌تاختند».

اسلام آمد و در اصل مزبور جاهلی که عرب آن را به عنوان یک قانون لازم الاجراء پذیرفته بود، مقداری اصلاح و تعدیل که با روح و طبیعت اسلام و با پیام‌های آسمانی همسو بود، به وجود آورد. پیامبر ﷺ خطاب به یارانش فرمود: «أَنْصُرُ أَخَاكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا». صحابه از آن جایی که با فرامین منصفانه‌ی نبوت آشنا بودند، این دستور برایشان غیر قابل انتظار و تعجب برانگیز بود، بلافاصله از وی سؤال نمودند آری! اگر مظلوم بود وظیفه‌ی ماست که نصرتش کنیم اما اگر ظالم بود، چگونه کمکش نماییم؟

رسول خدا ﷺ این تفسیر جدید اسلامی را در جواب‌شان ارایه داد: «نصرت ظالم اینگونه است که دستش را بگیرید و از ظلم او را باز دارید»^۱.

جهان اسلام قرن‌ها بر این اصل ارزشمند و قانون پاک ادامه‌ی حیات می‌داد و مسلمانان همیشه برادران خویش را در دور و نزدیک اگر مظلوم واقع می‌شدند، حمایت می‌کردند و اگر چنان‌چه مرتکب ظلم می‌شدند و در صف ظالمین می‌پیوستند، با ممانعت از ظلم آن‌ها را یاری می‌کردند و ظلم را با تمام انواعش در هر نقطه‌ای از جهان اسلام محکوم می‌کردند و هرگز با ظالم کنار نمی‌آمدند و در جوارش آرام نمی‌گرفتند. هیچ‌گاه در برابر جنایت ستم‌گران، هر چند با عواقب خطرناک دچار می‌شدند، ساکت نمی‌نشستند و هر کس اینگونه نمی‌بود و بر خلاف این اصل عمل می‌کرد، از طرف جامعه‌ی

۱- روایت از بخاری، مسلم، ترمذی.

آن روز متهم به خیانت و غداری می‌گردید و شدیداً مورد تنفر عموم بوده است و قاطبه‌ی مسلمانان از وی براءت می‌جستند.

دیری نپایید که مسلمانان با عصر جدیدی روبرو شدند، در این عصر خودخواهی، جاه‌طلبی و مقام‌پرستی بر مسلمانان چیره گشت. گذشته از غیرت اسلامی، غیرت انسانی نیز در وجودشان خشکید، دیگر سقوط دولتی اسلامی، آواره شدن ملتی بزرگ از مسلمانان، فاجعه‌های ویرانگر، تبدیل شدن مساجد به کلیساها و اذان به ناقوس، اسیر شدن زنان پاکدامن در دست دشمنان غاصب و مصیبت‌های متعدد غیر قابل تحمل، مسلمانان را تکان نمی‌داد.

در این برهه‌ی تار و تیره از تاریخ، فاجعه‌ی اسفناک اندلس به وقوع پیوست، شاعر اندلسی «صالح بن شریف رندی» که جهان اسلام را از دیده گذرانده بود، مرثیه‌ی غمناک و گریان خویش را، تقدیم جهان اسلام نمود، اما این بار ناله‌ی اندوهگین شاعر نتوانست قلب‌های مرده را به تکان درآورد و غیرت پنهان را شعله‌ور نماید.

تَبْكِي الْخَيْفِيَّةُ الْبَيْضَاءُ مِنْ أَسْفٍ

کما بکی لفراقِ الإلفِ هيمان

عَلَى دِيَارٍ مِنْ الْإِسْلَامِ خَالِيَةٌ

قَدْ أَفْقَرَتْ وَلَهَا بِالْكَفْرِ عَمْرَان

حَيْثُ الْمَسَاجِدُ قَدْ صَارَتْ كَنَائِسَ مَا

فِيهِنَّ إِلَّا نَوَاقِيسٌ وَضُلْبَانُ

حَتَّى الْمَحَارِيبُ تَبْكِي وَهِيَ جَامِدَةٌ

حتى المَنَابِرُ تَرْتِي وَهِيَ عِيدَانُ
 أَعْنِدَكُمْ نَبَأٌ مِنْ أَهْلِ أُنْدَلُسٍ
 فَقَدْ سَرَى بِحَدِيثِ الْقَوْمِ رُكْبَانَ
 كَمْ يَسْتَعِيثُ بِنَا الْمُسْتَضْعَفُونَ وَهُمْ
 قَتَلَى وَأَسْرَى فَمَا يَهْتَزُّ إِنْسَانَ
 مَاذَا التَّقَاطُعُ فِي الْإِسْلَامِ بَيْنَكُمْ
 وَأَنْتُمْ يَا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانُ
 أَلَا نَفُوسٌ أَيْبَاتٌ لَهَا هَمَمٌ
 أَمَا عَلَى الْخَيْرِ أَنْصَارٌ وَأَعْوَانُ
 لِمِثْلِ هَذَا يَذُوبُ الْقَلْبُ مِنْ كَمَدٍ

إن كان في القلبِ إسلامٌ وإيمان
 ترجمه: «دین حنیف و بی‌آلایش از تأسف می‌گرید چنانچه عاشق
 سرگشته بر فراق محبوبش می‌گرید.

بر سرزمینی تهی از اسلام که خشکیده است و با کفر آباد است.
 مساجد تبدیل به کلیساها شده است و جز شیپورها و صلیبی‌ها، چیزی
 دیگر در آنها نیست.

محراب‌ها با وجودی که جامدند گریه می‌کنند و منبرها با وجودی که
 چوبی هستند، مرثیه می‌سرایند.

آیا از اهل اندلس خبر دارید؟ کاروان‌ها حکایت آن قوم را، هر جا رساندند.

مستضعفین که در بند و قتل هستند چقدر از ما کمک می‌طلبند، اما احدی نمی‌جنبد.

فاصله گرفتن از یکدیگر در اسلام چه معنایی دارد؟ شما ای بندگان خدا با یکدیگر برادرید.

آیا افرادی غیور دارای همّت پیدا نمی‌شوند؟ آیا برای خیر، در دنیا یار و یآوری وجود ندارد؟

بر چنین حالاتی، قلب از غم و اندوه ذوب می‌شود، اگر در قلب اسلام و ایمانی وجود داشته باشد».

اما اینبار قلبی تکان نخورد، زیرا مدّت مدیدی گذشته بود که از غیرت تهی گردیده بود. فاجعه‌ی اندلس در شرایطی تحقق یافت که امپراطوری عثمانی در اوج قدرت و ترقی بود و آفریقای اسلامی سرگرم حکومت‌ها و امارت‌ها بود. جهان مسیحیت دقیقاً درک کرده بود که مسلمانان غیرت اسلامی‌شان را که در طول تاریخ شعار و عقیده‌شان بوده است از دست داده‌اند و آن‌ها چون گله‌ی گوسفندی هستند که هر یکی به خورد و خوراک خویش سرگرم است و مجموعه‌ای از چندین اُمّت هستند که هر امتی به مصالح خاص خودش می‌اندیشد و سرش در لاک خودش می‌باشد. اینجا بود که خواری اسلام و مسلمین داشت فرا می‌رسید و دشمن فرصت طلب در صدد تکه پاره کردن سرزمین وسیع اسلام برآمد و دست به عملیاتی زد که هیچ وقت فراموش نخواهد شد.

اخیراً افرادی در جهان اسلام به قصد احیاء حمیّت اسلامی در قلوب مسلمین، بپا خواستند و می‌خواستند حماسه و غیرت اسلامی را در جان و دل مسلمانان بدمند، یقیناً این بزرگ‌ترین قدرت و قوی‌ترین عامل سازنده بود، که تاریخ آن‌را تجربه کرده بود، آن‌ها مسلمانان را در گوشه‌ای از دنیا به نصرت و کمک برادران مسلمان‌شان در آن گوشه‌ی دیگری فرا خواندند.

امام سید احمد شهید رحمته و یارانش در هند به منظور نصرت و یاری برادران مسلمانان در شمال غربی هند، که زیر یوغ استعمار داشتند پامال می‌شدند، قیام نمودند و مردم را به این امر مهم فرا خواندند. در پی آن موجی خروشان از حمیت دینی به حرکت درآمد که حکومت انگلیس را به ستوه درآورد.

همین طور سید جمال الدین افغانی رحمته به قصد تشکیل جامعه اسلامی، رخت اقامتش را در هند و مصر افکند و جهان اسلام را به تحقق این هدف فرا خواند، تا آنجا که اروپا را به وحشت انداخت و به این منظور مدتی را در پاریس سپری نمود و مجله‌ی «العروة الوثقی» را که شعله‌ی برافروخته‌ای بود، از آنجا منتشر نمود. تهاجم از پیش طرح شده‌ی غرب، علیه دولت عثمانی آغاز گردید و جهان اسلام از شرق تا غرب، انزجار و تنفر خویش را ابراز داشتند و جهت حمایت از دولت عثمانی، تمام توان خود را به کار گرفتند و در رأس تمام کشورها، هند مستعمره‌ی بریتانیا بیشترین سهمیه را از اعتصابات عمومی، کمک‌های مردمی، از خود گذشتگی‌های بی‌نظیر، بازداشت‌های متعدد و خسارات‌های زیان‌آور داشت. حرکت گسترده‌ای از استعفا، مسوولیت‌های مهم دولتی و تحریم کالاهای اجنبی به وقوع پیوست بگونه‌ای که همه‌ی شهروندان هند و اجانب بر قدرت عاطفه‌ی اسلامی و عاطفه‌ی نوع دوستی انسانی اعتراف نمودند و رهبری این حرکت مهم را، افرادی مانند «مولانا ابوالکلام آزاد»، «شیخ الهند مولانا محمود الحسن دیوبندی» و «مولانا محمد علی» به عهده داشتند و گاندی و همراهانش نیز آن‌را تایید نمودند، که این خود یکی از عوامل برانگیخته شدن احساسات قومی و ملی و استقلال طلبی شهروندان هندو بود که سرانجام به آزادی و استقلال این کشور انجامید.

فاجعه‌ی دردناک فلسطین به وقوع پیوست و مسلمانان هند قسمت عمده‌ای از حماسه‌ی اسلامی و غیرت دینی خویش را بر اثر دوام سلطه‌ی انگلیس و موضع‌گیری‌های ناموفق‌شان در موارد متعدد نسبت به جهان اسلام، از دست داده بودند. اما آن‌ها با این وصف در ابراز تنفر خویش در برابر این تقسیم ظالمانه و ایجاد دولت نامشروع اسرائیل در قلب عرب کوتاهی نکردند و با جلسات با شکوه با حضور هزارها مسلمان و با اعتصاب‌ها و راه پیمایی‌ها، تلگراف‌ها و عهدنامه‌ها، آنچه را آن‌ها در این سرزمین در توان داشتند، انجام دادند.

همین‌طور موضع‌گیری مسلمانان در قضیه‌ی جهاد الجزایر، یک موضع‌گیری قاطع، حماسی و بی‌نظیر بود. تمام اخبارش را تعقیب می‌نمودند، روزنامه‌ها و مجلات در انتشار اخبار شهادت طلبی‌ها و قهرمانی‌های مجاهدین، و افشای مظالم غیر انسانی فرانسوی‌ها، با یکدیگر به رقابت می‌پرداختند، تعداد قابل ملاحظه‌ای از خانواده‌ها به ثبت نام و جمع‌آوری کمک‌های مردمی که احیاناً زیاد و بعضی وقت‌ها هم متواضعانه بود، مشغول بودند و آن‌ها را توسط نماینده‌ی حکومت الجزایر در دهلی نو، به مجاهدین می‌فرستادند و به این طریق مسلمانان هند، خودشان را در مصیبت وارده بر برادران مجروح و داغ دیده‌ی خویش در الجزایر، شریک می‌نمودند.

آری! اگر چه در این باب سخن زیاد است اما بدون هر نوع منت و فخری، گوشه‌ای را یادآوری نمودیم زیرا اسلام و اخوت اسلامی و عاطفه‌ی انسانی است، که در چنین مواردی دعوت به همکاری و همدردی می‌نماید

رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

«تَرَى الْمُؤْمِنِينَ فِي تَرَاخِيهِمْ وَتَوَادِّهِمْ وَتَعَاطُفِهِمْ، كَمَثَلِ الْجَسَدِ، إِذَا أَثْتَكِي عُضْوًا تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ جَسَدِهِ بِالسَّهْرِ وَالْحُمَى»^۱.

«مسلمانان را در ترحم و دوستی و عطوفت، مانند یک جسد می‌بینی، اگر عضوی از آن بدرد آید تمام جسد به خاطر آن به بیداری و تب دچار می‌شود».

و قطعاً اگر مسلمانان در دایره‌ی تنگ و محدود جغرافیایی زندگی کنند و هر کس برای خویش ادامه‌ی حیات دهد، آن روز است که از همه چیز محروم خواهند شد.

مسلمانان جزء تکالیف مقدس خویش می‌دانند که ظلم و خشونت را بر بنی نوع انسانی و بر ضعفاء و بر اقلیت‌ها، هر چند این ظلم و ستم در کشوری اسلامی انجام گیرد، آن را شدیداً محکوم نمایند، زیرا ظلم در هر جا و از هر شخص محکوم است به خصوص اگر مسلمان عامل آن باشد.

و مسلمانان هرگز این توصیه‌ی الهی را فراموش نکردند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ﴾ [النساء: ۱۳۵].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید همواره بر پا دارندگان عدل باشید، به خاطر خدا شاهد باشید (لوجه الله شهادت دهید) اگر چه این شهادت علیه خود و یا پدر و مادر و بستگانتان باشد».

با تأسف شدید، با وصف آنچه بیان شد، اخیراً مسلمانان به شکلی غیر قابل انتظار، به انصراف ملت‌های اسلامی و حتی ملت‌های عرب، که در طول تاریخ منبع غیرت و حمیت بودند، به خود و قضایای شان و اعراض و تجاهل از آنچه در مناطق دیگر از مصیبت‌ها و فاجعه‌ها رخ می‌دهد، دچار شدند.

آن هسته‌ی بیدار و آگاه که از شعور سیاسی بالایی برخوردار بود و در مطبوعات نقش اساسی را داشت، در این بین به قومیت و ملی‌گرایی روی آورد و تمام امور و قضایا را با معیار خاص خودش که مصلحت ملی و قومی باشد می‌سنجد، در ارزیابی سیاسی هر رویداد، قبل از اینکه مصالح عمومی

مسلمین و آنچه را اخوت اسلامی و حسّ نوع دوستی و عدالت اجتماعی می‌طلبد در نظر گیرد، در ابتدا نظریه‌ی سازمان ملل و تصمیم پارلمان را مورد توجه قرار می‌دهد. آری، قبل از اینکه قربانی حوادث را ملاحظه نمایند، از آمرین حوادث تحقیق می‌کنند که چه کسانی هستند و چه بسا این ارزیابی غیر عادلانه آن‌ها را وا می‌دارد، تا بر بزرگ‌ترین تراژدی و خطرناک‌ترین فاجعه مهر سکوت بر لب نهند، فاجعه‌ای که منجر به قتل هزاران انسان بی‌گناه و کودکان معصوم و به آتش کشیده شدن هزاران خانه و انبار و کارخانه‌های مسلمانان و هتک حرمت زنان پاکدامن می‌شود و سبب محرومیت هزاران تاجر و سرمایه‌دار از دارایی‌شان که از قوت یومیه و ستر عورتشان نیز محروم می‌شوند و در سرمای سرد زمستانی زیر چتر نیلگون آسمان بسر می‌برند و با سختی و ذلّت غیر قابل وصف زندگی بسر می‌کنند، می‌شود.

نهایت اقدامی که در چنین مواردی علیه رهبران و سردمداران متجاوز می‌شود، این است که موضوع را به پارلمان می‌کشند و نمایندگان منصف و آزاده از طیف‌های دینی و سیاسی به ارایه‌ی سخنرانی‌هایی کوبنده و صریح، سخنانی جذاب و گیرا می‌پردازند که در آن صرفاً به وحشیانه بودن متجاوزین و شدّت و عمق حادثه اعتراف می‌کنند.

بسیاری از حکومت‌های اسلامی و ملت‌های عرب، در چنین مواردی سکوت مطلق را اختیار می‌نمایند و مطبوعات‌شان از برملا نمودن حقیقت حوادث و آگاهی عموم مردم امتناع می‌ورزند و اساساً از اینکه مسلمانان بر مصیبت‌های وارده بر برادران‌شان اطلاع یابند، خودداری می‌نمایند و سفیران‌شان در این گونه موارد به هیچ وجه لب به سخن نمی‌گشایند و از طرف ملت نیز هیچ نوع اعتراض و انکاری بر وضع موجود به دولت ارسال نمی‌شود.

در این شکی نیست که عصر تهاجم نظامی و دفاع مسلحانه از مظلوم، گذشت و تازه اگر کشوری چنین قدرتی نیز داشته باشد، تهدید و دخالت نظامی جز پیچیده کردن قضیه نتیجه‌ی دیگری ندارد.

در چنین شرایطی بر مسلمانان لازم است که بر خدا توکل نمایند و بر شایستگی و استعداد‌های خود و مشارکت مخلصانه‌ی خویش در سازندگی میهن و حراست آن و بر حقوق مشروع قانونی خویش که حکومت جمهوری لاییک به آن اعتراف دارد، اعتماد نمایند و از طرفی بر برادران‌شان در خارج لازم است تا توجه و عنایت خود را بر کسانی که رابطه‌ی عقیده و فرهنگ آن‌ها را به ایشان ارتباط می‌دهد، مبذول دارند و آن‌ها را که در مراحل مختلف تاریخ، پیشگامان را با تقدیم نابغه‌ها و مغزهای متفکر و با نفیس‌ترین و بی‌نظیرترین آثار، مراکز علمی جهان اسلام را مزین نمودند، و اکنون نیز این سرزمین از بزرگ‌ترین مراکز دعوت و علوم اسلامی محسوب می‌شود، مورد تفحص و عنایت قرار دهند و باید بر دردها و آرزوهای قلبی آن‌ها و اخبارشان، همواره مطلع باشند و این احساس و شعور به هیچ وجه مورد تردید سیاست جهانی و مصالح ملی یک کشور نخواهد بود، زیرا این حرکت، خود در راستای مصلحت بشری و مصلحت عموم کشورهای جهان است.

انسانیت ثروتی است مشترک، و زندگی بشری امانتی است برای همه، قداست و ارزش انسان باید در نزد همه محفوظ باشد، و برای احدی جایز نیست تا این قداست را مورد تعدی قرار دهد و یا آن را بازیچه‌ی دست خویش گرداند و از طرفی ارزش یک انسان را نادیده گرفتن، مساوی است با نادیده گرفتن ارزش انسانیت و ایجاد هرج و مرج و تحکیم قانون جنگل در دنیا.

خداوند می‌فرماید:

﴿مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ
 أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا
 النَّاسَ جَمِيعًا﴾ [المائدة: ۳۲].

«بدین جهت بنی اسرائیل را موظف نمودیم که هر کس مرتکب قتل شد، بدون قصاص یا راه اندازی فساد در زمین (مقتول به خاطر قصاص یا فساد در زمین کشته نشده بود) گویا تمام انسان‌ها را کشته است و کسی که انسانی را از نابودی نجات داد گویا تمام مردم را نجات داده است».

این وضع غیر طبیعی در جهان، یعنی سکوت بر جرایم و تجاوزات و ارزیابی قضایا بر اساس مصالح قومی و ملی، وضعیت بسیار خطرناکی است، که قطعاً سبب ایجاد فساد و بی‌بندوباری می‌شود و خانواده‌ی انسانی را به اجزا و تکه‌های کاملاً از هم جدا، تبدیل می‌نماید که جز مصالح سیاسی و اهداف خاص، چشم داشت‌ها و سودهای مورد نظر، چیزی دیگر آن‌ها را به هم ارتباط نمی‌دهد و این ارتباطی است حیوانی که هرگز برای انسان قابل فخر نبوده است، برای مسلمان نیز قابل قبول نخواهد بود.

دو نمونه از غیرت اسلامی در تاریخ مسلمانان یکی از

گذشته و دیگری از حال

تاریخ با فخر و غرور تمام، بعد از بیان بزرگ‌ترین فتح که در واقعه‌ی «حطین» تحقق یافت ماجرای را نقل کرده است، که بیانگر قدرت ایمانی و غیرت دینی «سلطان صلاح الدین ایوبی» می‌باشد. بهتر است این حکایت را، حکایتی که شراره‌های دل را شعله‌ور می‌نماید و از ایمان و یقین، سرشارش می‌گرداند و در تحریک حمیت و غیرت اسلامی در نفوس مسلمین تأثیر به‌سزایی خواهد داشت، از زبان مؤرخ انگلیسی بشنویم:

«سلطان دستور داد تا خیمه‌ای را در میدان جنگ برپا نمایند و اسیران را احضار نمایند، «ملک کایی» و فرمانده «رجینالد» و «جاتیلان» را، خدمت سلطان آوردند. سلطان «ملک کایی» را پهلوی خود نشاند و متوجه شد که وی شدیداً تشنه می‌باشد. دستور داد تا لیوانی آب سرد برایش بدهند او آب را نوشید و مقداری هم به همراهش «رجینالد» داد. سلطان این عمل «کایی» را نپسندید و خطاب به مترجم گفت: به «ملک کایی» بگو این تو هستی برایش آب دادی، من برایش آب ندادم ما مسلمانان اگر به کسی نان و نمک دهیم آن فرد از آن به بعد در امان می‌شود. اما این فرد «رجینالد» هرگز از خشم و غضبم رهایی نخواهد یافت. لحظاتی بعد سلطان از جایش بلند شد و به سوی «رجینالد» رفت، او که از ابتدای ورودش در خیمه تا به حال سر پاهایش ایستاده بود، سلطان به وی چنین گفت: «دو بار کشتنت را نذر کردم، یک بار هنگامی که تصمیم لشکرکشی بر حرمین شریفین را گرفتی و بار دوم هنگامی که بر کاروان حجاج بیت الله الحرام یورش بردی،

اکنون من در برابر بی‌ادبی و اهانتت به مقدّسات اسلام، از طرف رسول خدا محمد ﷺ از تو انتقام خواهم گرفت».

این جمله را گفت و شمشیرش را از نیام در آورد و با دست خویش گردن «رجینالد» را از تن جدا و به این طریق به نذرش وفا نمود^۱.

در سرزمین ما شبه قاره‌ی هند افراد هرزه، شهوت‌ران و عیاش در عین عیاشی و هرزه‌گویی نیز رعایت ادب را با مقام رسالت فراموش نمی‌کنند، در حضورشان اگر کسی نسبت به مقام رسالت مرتکب اهانت و بی‌ادبی شود آنگاه است که قیامت‌شان فرا رسیده است و شوری برپا می‌شود.

ماجرای ذیل را ملاحظه نمائید: استاد «شورس کشمیری» در روزنامه‌ی مشهورش «جتان» (chatan) صادره از لاهور پاکستان در مورد شاعر بزرگ شبه قاره‌ی هند «اختر شیرانی» که در بذله‌گویی و غزل‌های عاشقی سرآمد شاعران زمان خود بود و در نوشیدن شراب و عرق نیز معتاد بود چنین نقل کرده است:

«جماعتی از جوانان و شاعران در هتلی در لاهور گردهم آمدند، در این جمع جوانانی کمونیست که خیلی زیرک، با هوش و حرّاف بودند، نیز وجود داشتند، آن‌ها با استاد «اختر شیرانی» بحث را به درازا کشیدند و موضوعات مختلفی را مورد بحث قرار دادند.

استاد شیرانی که بر اثر نوشیدن شراب تعادلش را از دست داده و در بدنش رعشه‌ای ایجاد شده بود، سخنانش ناموزون و نابرابر بود. شیرانی در

۱- ابن شدّاد می‌افزاید: رجینالد زمانی که بر کاروان حجاج تعرض نموده بود. آن‌ها وی را به خدا سوگند داده و تعهد صلحی که بین او و مسلمانان برقرار بود برایش یادآوری نمودند. اما او برایشان چنین گفته بود: بروید به محمدتان بگویند تا شما را از دستم نجات دهد چون این خبر به سلطان رسید. نذر کرد هرگاه بر وی دست یابم به دست خویش او را به قتل رسانم.

خودپسندی و عجب معروف بود کمتر شاعری غیر از خودش را قبول داشت. دقیقاً یادم نیست آن روز چه موضوعی مورد بحث بود که استاد شیرانی گفت: در بین مسلمانان سه شخصیت نابغه ظهور نموده است، (۱) ابوالفضل،^۱ (۲) اسدالله خان،^۲ (۳) ابوالکلام آزاد^۳ اما شعرای معاصر هیچ کدام مورد تایید استاد نبود.

یکی از کمونیست‌ها از وی در مورد شاعر بزرگ «فیض احمد فیض» سؤال نمود استاد از جواب دادن خودداری نمود. دوباره از شاعر «شیر حسن جوش» سؤال کردند، استاد در جواب گفت: وی شاعر نیست بلکه ناظم است، خلاصه اینکه نسبت به تمام شعرای معاصر موضع‌گیریش یا تحقیر بود یا اعراض یا تبسم و یا تردید. جوانان چون دیدند که وی به حرکت ادبی معاصر ارزشی قایل نمی‌باشد موضوع دیگری را به میان آوردند تا شاید از این طریق بتوانند از وی حرفی و نظری را دریابند، بنابراین اینگونه سؤال‌شان را مطرح کردند: نظر شما در مورد فلان پیامبر چیست؟ شیرانی که شراب اثرات ملموسی در وجودش گذاشته بود و چشمانش قرمز شده بود و حالت طبیعی‌اش را از دست داده بود، مقداری به خود آمد و گفت: این پرحرفی‌ها برای چه؟ از ادبیات، انشاء، شعر و شعراء حرف بزنید. دوباره آن‌ها بحث را به افلاطون، ارسطو و سقراط کشاندند که وی در جواب‌شان گفت: افرادی بودند که رفتند، از ما و جهانمان سخن گفتند و اگر امروز

۱- از وزرای امپراطوری اکبر می‌باشد، «اکبر نامه» که اثری است علمی و از مهم‌ترین کتاب‌ها در تاریخ، حقوق، جغرافیای شهرها است، اثر وی می‌باشد.

۲- شاعری است اردو زبان دارای مکتب شعری خاصی است در قرن سیزدهم هجری می‌زیسته است.

۳- ادیب و دانشمند معروف، رئیس اسبق پارلمان ملی هند و وزیر سابق معارف در هند.

وجود می‌داشتند، ناگزیر شاگردی ما را می‌پذیرفتند، به ما چه ربطی دارد تا در مورد آن‌ها اظهار نظر کنیم.

استاد که در اوج نشاط و طراوت بود ناگهان یکی از جوانان کمونیست حاضر در جلسه از فرصت استفاده نمود و اینگونه استاد را مورد سؤال قرار داد: نظرت در مورد محمد ﷺ چیست؟ به محض طرح این سؤال گویا صاعقه‌ای فرود آمد، طوفانی برپا شد هنوز جوانک جمله‌اش را تمام نکرده بود که شاعر مدهوش و مست، لیوان شیشه‌ای را با قدرت تمام بر سرش کوبید، ای بی‌ادب! چگونه به خود اجازه می‌دهی تا این انسان گنهگار که بر شقاوت خویش اعتراف دارد، به این سؤال زشت و قبیح پاسخ دهد؟ از من فاسق چه می‌خواهی پیرسی؟ شاعر لرزه بر اندام، در حالی که از فرط گریه داشت بر زمین می‌افتاد، جوان بی‌ادب و بی‌نزاکت را، با خشم و غضب شدید این چنین مورد خطاب قرار داد: ای بی‌حیا! چگونه به خود اجازه دادی تا این نام مبارک و مقدس را، بر زبان کثیف بیاوری؟ مگر دیگر موضوعی وجود نداشت که در این حریم مقدس پا گذاشتی؟

شاعر که خشم و غضب بر چهره‌اش نمایان بود و داشت بر جوان حمله‌ور می‌شد از جوان خواست تا سریعاً از این گناه نابخشودنی‌اش توبه کند و گفت: من از خبثت باطنی شما کاملاً اطلاع دارم و شما را خوب می‌شناسم. جوان در پنجه‌ی شاعر اختیارش را از دست داده و سراسیمه بود، هرگز گمان نمی‌کرد که با چنین نتیجه‌ی خطرناکی روبرو می‌شود و در وجود شاعر، چنین شیر درنده‌ای را می‌خروشاند و شراره‌ی پنهان را، شراره‌ی ایمان و محبت، شراره‌ی حمیت و غیرت را این گونه می‌شوارند.

او تا به حال شاعر را به عنوان یک فرد عیاش، ترانه خوان و بذله‌گو می‌شناخت. جوان کوشید تا موضوع را تغییر دهد و احساسات و هیجانات

شاعر را فرو کشاند، اما سودی نداشت و «اختر» همچنان برآشفته و خشمگین بود و دستور داد تا جوان را از مجلس بیرون کنند.

شاعر آن شب را با گریه گذراند و با خود می‌گفت: این جوانان ملحد و بی‌ادب اینقدر جری و جسور شده‌اند که می‌خواهند آخرین چیزی را که ما به آن افتخار می‌کنیم و در زندگی به آن عشق و علاقه داریم و به او دل بسته‌ایم، از ما بگیرند.

من بدون تردید انسانی گنهکار هستم، بر گناهانم اعتراف دارم، اما این‌ها از من می‌خواهند تا از اسلام نیز دست بکشم و از دایره‌ی ایمان درآیم، نه هرگز! چنین نخواهد شد.

افسوس، صد افسوس چقدر بین حمیت ملی و قومی و حمیت خروشان دینی که در وجود شاعر مذکور بروز نمود، فاصله وجود دارد. شاعری که یکبار هم به زبان عربی سخن نگفته است، عمرش را به دور از مراکز دینی، علمی و دانشگاه‌هایی چون «الازهر» گذرانده است و همواره در محافل شعر و ادب، می و باده حضور داشته و در بذله‌گویی، ترانه سرایی و در شاعری چون «عمر بن ابی ربیع»، «ابی نواس»، «بشار بن بُرد» و غیره شهرت یافته است.

نقش مسلمانان در زندگی و سرنوشت بشریت

الحمد لله رب العالمين والصلاة على سيد المرسلين وخاتم النبيين محمد وآله وأصحابه أجمعين ومن تبعهم بإحسان ودعا بدعوتهم إلى يوم الدين.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُن فِتْنَةً فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ﴾ [الأنفال: ۷۳].

«و کسانی که کافرانند، برخی یاران برخی دیگرانند (و در جانب‌داری از باطل و بدسگالی با مؤمنان هم رأی و هم سنگرند، پس ایشان را به دوستی نگیرید و در حفظ عهد و پیمان بکوشید) اگر چنین نکنید فتنه و فساد عظیمی در زمین روی می‌دهد».

هر وقت در اثنای تلاوت قرآن کریم به این آیه رسیدم شدیداً متأثر و شگفت زده می‌شدم به فکر فرو رفته و می‌اندیشیدم، مورد خطاب این آیه چه کسانی هستند؟ هنگام نزول این آیه چه وضعیتی در جهان حاکم بوده است؟ یقیناً جهان در جاهلیت به سر می‌برده است جاهلیت کاملاً تاریک، تیره و تار، هلاکت بار و از بین رفتنی، در این فضای گرفته که ابر سیاه و تیره جهان را پوشانده بود، به مشتکی از انسان‌ها این چنین گفته می‌شود:^۱

۱- در صحیح بخاری به نقل از حضرت حدیفة آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: اسامی مسلمانان را برایم بنویسید ما نام هزار و پانصد نفر را نوشتیم با خود می‌گفتیم هزار و پانصد نفر هستیم و هنوز هم می‌ترسیم، زمانی بود که یک نفر از ما به تنهایی نماز می‌خواند و بر جان خویش بیم داشت (اکنون ما زیاد هستیم) (کتاب الجهاد والسير).

اگر به هم نپیوندند و بر مبنای عقیده متحد نشوند بشریت و سرنوشت جهان را مورد توجه قرار ندهند، برای نجات انسانیت نه تنها از پرستش سنگ و چوب، حیوانات و رودخانه‌ها، چنانچه در برخی از دولت‌های وسیع و متمدن مانند هند وجود دارد بلکه از پرستش نفس و خواهشات، قدرت و ثروت تصمیم نگیرند، خطری جدی جهان را تهدید خواهد نمود و انسانیت در شرف نابودی خواهد بود.

آری به این تعداد اندک از انسان‌ها هشدار داده می‌شود، اگر یکپارچه نشوید و اتحادی دینی، ایمانی، جهادی علیه جمعیت بزرگ و علیه اتحادی که در کفر و جاهلیت به چشم می‌خورد تشکیل ندهید و اگر مسوولیت نجات بشریت را از جاهلیت الحادی، جاهلیت فکری و اخلاقی به عهده نگیرید و از پذیرفتن این مهم امتناع ورزید، یقین بدانید که در زمین فتنه و فساد راه خواهد افتاد.

این مجموعه‌ی کوچک اسلامی که به یک مشت تعبیر شد از نظر حجم خیلی کوچک، اما از نظر مقام و ارزش خیلی بزرگ بودند و روشن است که اصل ارزش است نه حجم و در طول تاریخ در هر شرایطی مسلمانان باید این گونه باشند و همواره بر ارزش واقعی خویش ثابت قدم باشند؛ زیرا روح است که حرکات انسان را جهت می‌دهد و در جسد ظاهری نفوذ دارد، نه ابزار و مسائل مادی، بدین جهت اعتبار از آن روح، ایمان و عقیده می‌باشد.

جهان بشریت امروز از دردها و مصیبت‌های گوناگونی رنج می‌برد، و مورد تهدید خطرات جدی که در گذشته نظیرش را ندیده واقع گردیده است و از طرفی جهان اسلام نیز با مشکلات و فجایع بی‌نظیری روبرو است. مصیبت‌هایی که مسلمانان هیچ‌گاه فکرش را هم نکرده و نظیرش را نیز تجربه نکرده بودند. دسیسه‌ها و توطئه‌هایی که ظاهراً با هم متفاوت، اما در اصل یک هدف را دنبال می‌کنند، یعنی محو کردن اثرات اسلام و اثرات

فرامین اسلامی در جهان اسلام و سلب اعتماد عموم مبنی بر اینکه اسلام نه تنها صلاحیت قیادت سرزمینی را ندارد و هرگز نمی‌تواند قیادت بشریت و تمدن کنونی را به دست بگیرد، بلکه صلاحیت بقاء را در این عصر پیشرفته و مترقی نیز ندارد.

نکته‌ای که حایز اهمیت است التقاء دو قدرت یعنی استفاده از تجهیزات آمریکا توسط مغزهای یهودی (اسراییل) در جهت اجرای طرح برانداز و توطئه‌ی خطرناک می‌باشد، این دو عنصر نیرومند و خرابکار برای از بین بردن آثار اسلامی و شعائر اسلام دست به هم داده و متحد شده‌اند، آن‌ها قصد اجرای این طرح را حتی در کشورهایی دارند که منبع ایمان و اسلام بوده و پرچم‌دار دعوت اسلامی و گسترش آن در سطح جهان بوده‌اند و همواره از حمیت و غیرت دینی و مبارزات اسلامی برخوردار بوده‌اند، کشورهایی که دارای ثروت‌های وسیع و فراوان از علوم اسلامی، دینی و علمی، فقهی و ادبی بوده‌اند و در صحنه‌های متعدد تاریخی در برابر تهاجمات و تعدی‌هایی که اصل بقاء اسلام و مسلمین را مورد هدف داشتند مانند حملات شدید صلیبی‌ها و هجوم وحشیانه‌ی مغول‌ها، ایستادگی نموده و مقاومت کرده‌اند.^۱

مکر و حيله‌ی یهود (اسراییل) و بررسی آمریکا از واقعیت موجود - هر چند این دو قدرت از نظر فکری و عقیدتی به خصوص در مورد حضرت

۱- در رویارویی با صلیبی‌ها و مغول‌ها و شکست‌شان، مصر در آن زمان نقش مهمی ایفاء نمود. در مقابله با صلیبی‌ها مصر به حاکمیت سلطان صلاح الدین ایوبی سبب شکست آن‌ها شد و در مقابله با مغول‌ها به امارت سلطان «ظاهر ببرز» بر مغول‌ها غلبه یافت و این زمانی بود که هیچ کس به شکست مغول‌ها باور نمی‌نمود و ضرب المثلی بود که می‌گفتند: «إِذَا قِيلَ لَكَ أَنَّ التَّرَّانَهْرَ مَوَا فَلَا تُصَدِّقْ»؛ «اگر خبر شکست مغول‌ها را برایت دادند هرگز باور مکن».

عیسی علیه السلام با هم تناقض دارند - در انتخاب اسلام به عنوان بزرگترین خطری که استعمار اجنبی و توطئه‌های بیگانگان را خنثی می‌کند، دور از واقع نبود.

با اتحاد این دو قدرت و طرح براندازی اسلام، عملاً سرنوشت ملت‌ها و حکومت‌ها در دست قدرتی افتاد که ابزار تجارت جهانی، تجهیزات مخرب نظامی و سیاست کلی جهان را در اختیار داشت و این در حالی است که آینده‌ی بشریت منوط بر بقاء مسلمانان است، زیرا مسلمانان، جهان را به مسیری هدایت می‌کنند که در آن سلامت دنیوی، نجات اخروی، همبستگی، هم‌یاری و تعاون بر خیر و تقوی استوار است.

علی‌رغم توطئه‌های خارجی علیه مسلمانان، رویارویی دیگری که در کشورهای اسلامی وجود دارد و قطعاً بخش عمده‌ای از تلاش‌ها و کوشش‌های رهبران، متولیان امور و روشنفکران را به خود اختصاص داده است، تنش‌های داغی است که بین توده‌ها و جمهور مردم با مقامات و مسوولین امر وجود دارد.

حکومت‌ها اغلب تمایلات غیر دینی و ملی‌گرایی دارند و در صدد تحکیم تمدن و ارزش‌های غربی و آزادی بی‌قید و بند، آزادی که مطلوب غربی‌هاست می‌باشند و شدیداً از تنفیذ شریعت محمدی و تفکر و تمدن اسلامی که لازمه‌اش وجود جامعه‌ای اسلامی است در هراس‌اند و به همین جهت این گونه حکام در کشورهای اسلامی حساسیت شدیدی نسبت به این موضوع نشان می‌دهند و از طرف دیگر ملت‌های اسلامی و توده‌ی مسلمانان، بر جهت‌گیری قدیم خویش که جهت‌گیری اسلامی است اصرار دارند.

حکام و سردمداران نتوانستند توده‌ی مسلمانان را در کشورهای اسلامی از مسیر اسلام جدا کنند و همین طور جمهور مسلمانان نیز با به کارگیری

قدرت هسته‌ای پنهان در سینه‌های خویش یعنی ایمان، شوق شهادت، اجر اخروی و جنت، قدرتی که در طول تاریخ سبب بروز از خودگذشتگی‌های خارق العاده و شگفت‌انگیز بود، نتوانستند حکام و قانون‌گذاران خویش را قانع و متقاعد نمایند.

بنابراین وظیفه‌ی رهبران فکری، فرهنگی و دعوت‌گران اسلامی است - هر چند حجم‌شان کوچک باشد و با موانع و مشکلات دچار شوند و مورد تعقیب و پیگرد قرار گیرند - باید سرزمین و کشور خویش را از این تنش فکری، حقوقی، اجرایی، فرهنگی، سیاسی و نابهنگام و غیر معقول نجات دهند و عزم خویش را بر مقاومت نفوذ غربی و طرح‌های منافی با اسلام آن، جزم نمایند.

باید سخن خویش را یکی کنند و نیروی موجود در سینه‌های توده‌ی مسلمانان را یکجا نمایند و جهت دهند.

باید شعله‌های ایمان و غیرت اسلامی را، که بمب‌های هسته‌ای مخرب نیز توان مقابله با آن را ندارند و در طول تاریخ اسلامی و تاریخ طولانی بشر، منشاء عجایب و شگفتی‌ها بوده است، شعله‌ور نمایند.

و نباید در این طریق بر حجم و کمبود تجهیزات، موانع و دسیسه‌ها، تفاوت زمان و مکان، بنگرند.

و باید آیه‌ی کریمه‌ی عنوان بحث را نصب العین قرار دهند و همواره آن را منبع تجدید غیرت و عزم خویش قرار دهند:

﴿إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ﴾ [الأنفال: ۷۳].

«اگر (شما ای مؤمنان این کار را) نکنید، فتنه و فساد بزرگ در زمین برپا خواهد شد».

تمدن‌های پوشالی معاصر از دیدگاه یک مؤمن آگاه

مؤرخین عرب حکایتی را نقل کرده‌اند، که معمولاً سریع و گذرا از آن می‌گذریم و این در حالی است که حکایت مزبور توجه و اهتمام عمیقی از ما می‌طلبد، زیرا این حکایت بیانگر دید آگاهانه‌ی مؤمنی است بر تمدن‌های پوشالی معاصر.

شاید با مطالعه‌ی تاریخ فتوحات اسلامی در صدر اول، خیلی از خوانندگان، این حکایت را خوانده باشند اما به مفاهیم عمیق و نتایج قابل ملاحظه‌ای که بنده را به خود جلب نموده است پی نبرده باشند و چه بسا یک حکایت و داستان نظر یک خواننده را که از عامه‌ی مردم می‌باشد، به خود جلب می‌نماید. در حالی که همین حکایت و داستان خیلی از خوانندگان دیگر را که از نظر فکری و آگاهی به مراتب از خواننده‌ی اول بالاتر هستند به خود جلب نمی‌نماید.

قصه‌ی مورد نظر که مؤرخین عرب طبق معمول بدون هرگونه تفسیر و نتیجه‌گیری آن را نقل کرده‌اند، به این شرح می‌باشد: رستم^۱ فرماندهی

۱- رستم فرماندهی سپاه ایرانی و وزیر جنگ آن امپراطوری بود. یکی از معدود قهرمانانی بود که در شجاعت و بهادری ضرب المثل بود. یزدگرد پادشاه ایران در سال ۶۳۲ میلادی با تلاش او به کرسی نشست. یزدگرد مأموریت مقابله با عرب‌های مسلمان را هنگامی که به سرزمین فارس هجوم آوردند، به وی سپرد. رستم در سال ۹۳۵ میلادی در جنگ قادسیه کشته شد، او در بین فارسی‌ها از خانواده‌هایی بود که به مقام شرف و بزرگی دست یافته بود، زیرا قیمت کلاهش به صد هزار درهم می‌رسید و این علامت شرافت و بزرگی بود. ملخصی از کتاب‌های تاریخ.

سپاه ایرانی‌ها از حضرت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه فرماندهی سپاه مسلمانان در سرزمین فارس درخواست نمود، تا فردی را جهت کسب اطلاع و توضیح اهداف لشکرکشی عرب‌ها، که تا به حال نه فارسی‌ها چنین تصمیمی از جانب عرب‌ها سراغ داشتند و نه عرب‌ها چنین اقدامی کرده بودند، بفرستد. معمولاً قرن‌ها بود که عرب‌ها سرشان در لاک خودشان بود و به زندگی صحرائشینی خود سرگرم بودند و همواره به قناعت، عدم رفاه و آسایش در زندگی، عدم اراده‌ی کشورگشایی به خصوص طمع در امپراطوری‌های مجاور، مشهور بودند و اکنون چون برای نخستین بار در تاریخ طولانی خویش به جنگ فارس و روم درآمده بودند، نظر بسیاری از هوشمندان و انسان‌های آگاه را به خصوص کسانی که در مقابل این تهاجم قرار داشتند، به خود جلب نمودند.

حضرت سعد رضی الله عنه بنا بر درخواست رستم فردی را به نام «ربعی بن عامر»^۱ فرستاد. رستم جایگاه را با تزیینات خیلی باشکوه از فرش‌های زربافت و بالشت‌های ابریشمی و طلا و جواهرات فراوان آراسته کرده بود، در حالی که تاج ویژه و گرانبه‌ای خویش را بر سر گذاشته بود بر تختی طلایی نشست. «ربعی بن عامر» بدون توجه به تزیینات و مظاهر شگفت‌انگیز وارد محل شد و با خونسردی تمام پهلوی رستم نشست. رستم از وی سؤال نمود به چه منظور آمده‌اید؟

«ربعی بن عامر» جواب داد:

۱- چنانچه ابن حجر در کتاب «الإصابة في تمييز الصحابة» آورده است: وی صحابی می‌باشد. احنف ولایت تخارستان را به وی سپرد. الإصابة، ج: ۱، ص: ۵۰۳.

«اللَّهُ اِبْتَعْنَا لِنُخْرِجَ مَنْ شَاءَ مِنْ عِبَادَةِ الْعِبَادِ إِلَى عِبَادَةِ رَبِّ الْعِبَادِ وَمَنْ ضَيَّقِ الدُّنْيَا إِلَى سِعَتِهَا وَمِنْ جَوْرِ الْأَدْيَانِ إِلَى عَدْلِ الْإِسْلَامِ»^۱.

«خداوند ما را فرستاده است تا درآوریم آن کسی را که خدا می خواهد از عبادت بندگان به طرف عبادت پروردگار بندگان، و از تنگنای دنیا به وسعت و پهنای آن و از ستم ادیان به عدالت اسلام».

آنچه در این کلام حایز اهمیت و جالب توجه است، قطعه‌ای است که در آن مؤمن آگاه و هوشمند، رستم را در کمال ابهت و اوج مقام و زینتش، از «زندگی تنگ دنیا به زندگی فراخ آن» فرا می خواند آنجا که می گوید: «می خواهم شما را از عبادت بندگان به طرف عبادت رب العباد و یا آنجا که می گوید می خواهم شما را از جور ادیان به عدالت اسلام درآورم» زیاد تعجب آور نیست، زیرا این گونه موارد برای مسلمانانی که عقیده‌ی توحید توسط رسول خدا ﷺ در قلوبشان جای گرفته بود و خداوند حب ایمان و تنفر از کفر، فسق و عصیان را در قلوبشان قرار داده بود، بدیهی بود.

آن‌ها بر اثر تربیت حکیمانه‌ی پیامبر خدا ﷺ تمام انواع شرک و جهالت را، کرنش انسان در برابر انسان را، با دید حقارت نگرسته و شدیداً از آن متنفر بودند و به هیچ وجه با طبع و سرشتشان موافق نبود.

ربعی بن عامر به خوبی می دانست که شاهان و امرای فارس، مردم را به بردگی کشیده‌اند و با آن‌ها مانند خدایان با بندگانشان نه آقایان با غلامان، رفتار می کنند. مردم در برابر آن‌ها پیشانی را بر زمین می گذارند و آن‌ها را به مراتب از جنس بشر برتر می دانند و می پنداشتند که در رگ‌های آن‌ها خونی مقدس و خدایی وجود دارد.

۱- البدایة والنهائة، ج: ۷، ص: ۳۹ چاپ بیروت ۱۹۶۶م.

همین‌طور ربعی بن عامر و همراهانش به‌طور قطع باور داشتند که اسلام تنها آیین عدالت و انصاف است و ادیان دیگر ظالمانه بودند و انسان را برده‌ی انسان و در تسخیر راهب‌ها و کشیش‌ها قرار می‌دهند و او را با بندها و طوق‌ها و دستوراتی بی‌اساس و بی‌مدرک، در بند می‌نمایند. آن‌ها این آیه را همواره تلاوت می‌کردند:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾ [الأعراف: ۱۵۷].

«(به ویژه رحمت خود را اختصاص می‌دهیم) کسانی که پیروی می‌کنند از فرستاده (خدا محمد مصطفی) پیغمبر امی که (خواندن و نوشتن نمی‌داند و وصف او را) در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند، او آنان را به کار نیک دستور می‌دهد و از کار زشت باز می‌دارد و پاکیزه‌ها را برایشان حلال می‌نماید و ناپاکی‌ها را بر آنان حرام می‌سازد و فرو می‌اندازد، و بند و زنجیر (احکام طاقت فرسایی همچون قطع مکان نجاست به منظور طهارت و خودکشی به عنوان توبه) را از (از دست و پا و گردن) ایشان به در می‌آورد (و از غل استعمار و استثمارشان می‌رهاند)».

و این آیه را نیز تلاوت کرده بودند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لِيَآكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۳۴].

«ای مؤمنان! بسیاری از علمای دینی یهودی و مسیحی اموال مردم را به ناحق می‌خورند و دیگران را از راه خدا باز می‌دارند».

آن‌ها بر این آیات الهی ایمان داشتند و آثارش را در امت‌ها و ادیانی مانند نصاری روم، مجوس فارس و یهود مدینه مشاهده کرده بودند.

اگر ربیع بن عامر به جای «لِنُخْرَجُ مِنْ شَاءٍ مَنْ ضَيَّقَ الدُّنْيَا إِلَى سَعَتِهَا» (در می‌آوریم کسی که بخواهد از زندگی تنگ به زندگی فراخ) می‌گفت: «لِنُخْرَجَ مِنْ شَاءٍ مَنْ ضَيَّقَ الدُّنْيَا إِلَى سَعَةِ الْآخِرَةِ» (در می‌آوریم کسی که بخواهد او را از زندگی تنگ دنیا به وسعت آخرت)، زیاد تعجب‌آور نبود؛ چرا که او خودش به آخرتی که هیچ آخری ندارد ایمان داشت، جنتی که هیچ حد و مرزی ندارد باور داشت. او در کتابش، کتابی که آن را خوانده و به آن ایمان آورده و در آن زندگی بسر کرده بود، خوانده است:

﴿وَسَارِعُوا إِلَى مَعْفَرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾ (۱۳۳) [آل عمران: ۱۳۳].

«و (با انجام اعمال شایسته و بایسته) به سوی آمرزش پروردگارتان و بهشتی بشتابید و بر همدیگر پیشی گیرید که بهای آن (برای مثال همچون بهای) آسمان‌ها و زمین است (و چنین چیز با ارزشی) برای پرهیزگاران تهیه دیده شده است».

و از زبان پیامبرش در غزوه‌ی بدر شنیده بود:

«قَوْمُوا إِلَى جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ»^۱.

«بشتابید به سوی جنتی که پهنای آن به پهنای آسمان و زمین است».

«مَوْضِعُ سَوَاطِئِ الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا»^۲.

«جای (و اندازه) شلاق‌ی در جنت بهتر از دنیا و آنچه در آن است، می‌باشد».

۱- به روایت مسلم.

۲- متفق علیه.

اما این نکته عجیب و جالب توجه است که ربیع بن عامر خطاب به رستم می‌گوید: «می‌خواهیم شما را از تنگنای دنیا به وسعت آن درآوریم». اکنون جای سؤال است مگر فارسی‌ها در آن زمان در چه تنگنایی بودند؟ و زندگی فراخ و وسیعی که عرب‌ها داشتند و ربیع بن عامر فارسی‌ها را به پذیرفتن آن فرا می‌خواند، چه بود؟ آیا وضعیتی که عرب‌های تازه مسلمان داشتند قابل رشک و توأم با آسایش و رفاه بود؟ و آیا فارسی‌ها در آن زمان در تنگی و بدبختی به سر می‌بردند؟ در پاسخ به این سؤالات بهتر است به تاریخ مراجعه نماییم زیرا تاریخ در این مورد بهترین گواه می‌باشد و خوشبختانه تاریخ عرب، فارس و روم دقیقاً با روایت راویان عادل و مورد اعتماد گردآوری و تدوین شده است و بنابر کثرت راویان و شاهدان در این مورد، هیچ‌گونه تردیدی وجود ندارد.

اگر واقعاً عرب‌ها در ناز و نعمت به سر می‌بردند و یا فارسی‌ها در بدبختی و تنگی زندگی به سر می‌کردند، حتماً از دید تاریخ پنهان نمی‌ماند و مؤرخین از آن فروگذار نمی‌کردند.

با ملاحظه‌ی تاریخ پی می‌بریم که تمام مؤرخین اتفاق نظر دارند که فارسی‌ها و رومی‌ها در آن زمان کاملاً در رفاه و آسایش بسر می‌بردند. از هر طرف درب‌های رزق و روزی بر رویشان گشوده بود و در کمال ناز و نعمت زندگی می‌کردند. اما عرب‌ها برعکس حتی بعد از اسلام در فلاکت و سختی زندگی می‌کردند. در زمان خلافت حضرت عمر رضی الله عنه که مردم هنوز بر فطرت اسلامی و عربی خویش بودند، و هنوز تمدن اسلامی گسترش نیافته بود، عمر که خودش خلیفه‌ی مسلمین بود زندگی سخت و طاقت فرسایی داشت و مردم را نیز بر چنین زندگی فرا می‌خواند تا آنجا که فارسی‌ها و رومی‌ها این زندگی سخت عرب‌ها را زندگی بدوی و عقب مانده می‌دانستند و همواره بر تنگی و فلاکت‌شان افسوس می‌خوردند.

اما اینکه ربعی بن عامر، عرب مسلمان، بر تنگی و فلاکت فارسی‌ها افسوس می‌خورد، جای سؤال دارد که واقعاً این تنگی چیست؟ و گشایشی که به آن‌ها مژده می‌دهد و عرب‌ها دارای آن هستند، و این صحابی بر آن زندگی افتخار می‌کند، چیست؟ آیا نوعی مبالغه و گزاف‌گویی است؟ چنانچه شعراء احیاناً این گونه گزاف‌گویی می‌کنند. بدیهی است که اسلام چنین اجازه‌ای به افراد این امت نداده است تا این گونه مبالغه‌گویی نمایند، آن‌ها افرادی جدی، رُک، صریح و صادق بودند، امکان ندارد در سخنان‌شان زیاده‌گویی و مبالغه وجود داشته باشد.

پس این نکته چیست؟ و تازه اگر شرایط زندگی فارسی‌های آن زمان بررسی شود، جای دارد تا این عرب تازه مسلمان در بدو امر هنگام ورود به جایگاه و حتی هنگام ورود به مرزهای امپراطوری بزرگ ایران، بر امکانات و تزیینات با شکوه، غذاها و نوشیدنی‌های متنوع، دهانش آب افتد.

ناگزیر اشیای گران‌قیمت، وسایل نادر و کمیاب، مظاهری از تمدن، ظرافت و زیبایی، رفاه و آسایش توجه ربعی بن عامر را به خود جلب نموده بود و بدون تردید این تمدن براق و شگفت‌انگیز را که به اوج ترقی و تکامل رسیده بود و دارای کاخ‌های مجلل و عمارت‌های بزرگ، باغ‌های زیبا و انبوه، پارک‌ها و تفریحگاه‌های دلکش، بازارهای پر و غنی، واردات و صادرات وسیع بود و چشم هر بیننده را خیره می‌کرد، فارسی‌ها آن را با ذکاوت، ابتکار، تجارب چند صد ساله، غنایم فراوان و فتوحات وسیع به دست آورده و گسترش داده بودند.

اما با این وصف این عرب‌ها از کجا آمده و چه نوع انسان‌هایی بودند، که بر این مظاهر گیرا و شگفت‌انگیز که عقل و هوش هر بیننده را می‌رباید، پشت پا زدند و نادیده گرفتند؟

عرب تازه مسلمان چگونه به خود اجازه می‌دهد تا فارس‌ها را این گونه خطاب نماید؟ «ای فارس‌ها! ما آمده‌ایم تا شما را از این تنگنا به زندگی فراخ و بهتری راهنمایی کنیم». چرا و به چه دلیلی این گونه اظهار نظر می‌نماید؟ آری! او از آنجایی که از زاویه‌ی دیگری به رستم و تمدن فارس می‌نگریست به خود چنین اجازه‌ای داد. او تمام مقامات و امرای فارسی را با دیدی دیگر، دید انسانی عاقل و هوشمند، که بر عروسک‌های مزین و آراسته به زینت و لباس‌های فاخر می‌نگرد، نگاه می‌کرد. او در واقع نظرش بر مجسمه‌هایی بود که صنعت‌گران‌شان نهایت مهارت و ابتکار را از خویش در چهره‌پردازی و به تصویر کشیدن خطوط سیما و مشخصات کلی و جزیی آن، به کار برده بودند، اما به هر حال آن‌ها جز مجسمه‌هایی از سنگ و چوب بی‌حرکت و بی‌روح بیش نبودند. ربیع بن عامر که یکی از افراد معمولی سپاه اسلام بود، رستم را چون پرنده‌ای در قفس طلایی می‌دید و کسری (یزدگرد) را که هنوز ندیده بود، چون بلبل و فوقش طاووسی و حتی چون زیباترین پرنده‌ها آن را در قفس می‌پنداشت.

به هر تقدیر پرنده‌ای است در قفس، قفس از طلاست، سیمای دور آن نیز طلایی است، ظرفی که پرنده محبوس از آن می‌خورد و می‌آشامد نیز طلایی است، آیا انسانی که ارزش زندگی را دانسته و به ارزش آزادی و شعور پی‌برده و قیمت عقل و علم را درک کرده است، بر چنین پرنده‌ای رشک می‌برد و بر آن حسد می‌ورزد؟

آیا انسانی را که خداوند با نعمت انسانیت گرامی داشته است، بر پرنده‌ی محبوس، به خاطر اینکه قفسش از طلاست و او خود در خانه‌ای گلی و پشمی به سر می‌برد، حسد می‌ورزد؟ یک قدم جلوتر می‌رویم. آیا بر سگی که صاحب اروپایی‌اش او را لذیذترین غذاها سیر می‌کند و بهترین نوشیدنی‌ها را تقدیمش می‌نماید و بر نرم‌ترین رختخواب‌ها او را می‌خواباند، باید رشک برد؟

نگاه ربعی بن عامر بر رستم و امپراطوری فارس، تفاوتی با نگاه ما انسان‌های امروزی بر پرنده‌ی محبوس در قفس طلایی، یا سگی در خدمت مالک اروپایی‌اش، نداشت.

و علت این دید عمیق و تازه، عزت و غروری بود که ربعی بن عامر بر اثر عقیده‌ای که به آن ایمان آورده بود و دعوتی که با خود همراه داشت و شخصیتی که به آن دست یافته بود و قرآنی که آن را آموخته و به آن عشق و محبت می‌ورزید، به دست آورده بود.

ربعی بن عامر به معانی ارزش‌ها و حقایقی می‌بالید، که به مراتب از مظاهر پوشالی و فریبنده‌ی آن‌ها بالاتر و با ارزش‌تر بود و به این جهت بود که تمدن آن‌ها چشم‌های او را خیره نکرد و چشم انداز آن او را شیفته‌ی خویش نگردانید.

او می‌دانست که رستم اگر چه فرمانده‌ی سپاه فارس‌هاست، اما آتش پرست است و گذشته از آن خودش، عاداتش و آقایان بزرگتر از خویش را عبادت می‌کند.

این بردگی تنها قضیه‌ی رستم یا یک فرمانده‌ی و امیر نبود بلکه تمام آن‌ها در برابر آقای‌شان امپراطوری بزرگ «یزدگرد» چنین بودند.

ربعی بن عامر دقیقاً می‌دانست که یزدگرد خودش نیز برده‌ی عادات، خواهشات، و حتی غلامان خویش است و نمی‌تواند بدون آن‌ها حرکت نماید، گردش و تفریحش باید حتماً بر شانه‌های آن‌ها باشد او به هیچ وجه نمی‌تواند انسان آزادی باشد؛ زیرا او کسی است که شهوات، عادات، رسوم، مظاهر زیبا، نفس سرکش، لذت‌های زودگذر و خواسته‌های حیوانی پوچ او را اسیر خود کرده است.

بر کسی پوشیده نیست که یزدگرد یکی از دو امپراطوری بزرگ آن زمان بود که دنیا را بین خویش تقسیم کرده بودند: (۱) کسری ایران، (۲) قیصر

روم. از تحقیقات جدید در تاریخ فتوحات اسلامی چنین بر می‌آید، که امپراطور فارس بر امپراطور روم برتری و تفوق داشته است، زیرا از روم وسیع‌تر بود و بسیاری از ولایات هند که جزء قلمرو رومی‌ها بود، تحت نفوذ ایرانی‌ها قرار داشت.

اما این امپراطور بزرگ (یزدگرد) چنانچه تاریخ می‌گوید: زمانی که به قصد نجات خویش پایتختش مدائن را رها می‌کند، هزار آشپز، هزار خواننده و هزار مربی شاهین و پلنگ، با خود همراه نمود و هنوز افسوس می‌خورد که من با خود چیزی برنداشتم جزء این تعداد کم از خدم و چاکر.

آیا این مرد واقعاً مردی آزاد، خوشبخت، دارای شخصیت و اراده محسوب می‌شود؟ در مسیر گریز وقتی که به پیرزنی پناه می‌آورد آن زن هنگامی که می‌خواهد غذا را تقدیمش نماید و پی می‌برد که انسانی دارای مقام و منزلت است، یزدگرد از خوردن غذا بدون صدای دلنواز خواننده‌ها امتناع می‌ورزد و می‌گوید: غذا از گلویم پایین نمی‌رود تا خواننده‌ای ترانه و آوازی نخواند.^۱ تا این حد در برابر برخی عادات بردگی و ذلت‌شان رسیده بود که در نهایت گرسنگی و نیاز خوردن به غذا، بدون نواختن سرود و ترانه نمی‌تواند غذایش را میل کند.

همین طور در مورد «هرمزبان» یکی از امرای فارس در اهواز می‌نویسند: وقتی که به اسارت مسلمانان درآمد و او را خدمت حضرت عمر رضی الله عنه در مدینه آوردند، حضرت عمر در مسجد خوابیده بود و از سر و صدای مردم بیدار شد و گفتگویی بین عمر و هرمزبان انجام گرفت، هرمزبان احساس تشنگی نمود و

۱- برای توضیح بیشتر مراجعه شود به کتاب «ایران فی عهد الساسانیین» آرتز کرسطن

سین و همین طور کتاب خود مؤلف (ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمین) فصل دوّم از باب اول.

آب خواست، مقداری آب در لیوانی زبر و درشت آوردند او چون لیوان را به دست گرفت گفت: اگر از تشنگی بمیرم در چنین لیوانی آب نخواهم خورد، سپس لیوانی طبق میلش آوردند و وی آب خورد^۱.

اینجا بود که امیرالمؤمنین حضرت عمر رضی الله عنه یارانش را یادآوری نمود و آن‌ها را بر سپاس خداوند متعال و شکر بر نعمت اسلام تشویق نمود، اسلامی که آن‌ها را از بردگی‌ها، از این بت‌های تراشیده شده‌ی دست خود انسان نجات داد. حضرت ابراهیم علیه السلام می‌فرماید:

﴿قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ﴾ [الصافات: ۹۵].

«آیا آنچه را با دست می‌تراشید پرستش می‌کنید».

این‌ها عادات و رسومی است که ما خود آن‌ها را ایجاد نموده‌ایم بر عبادات‌شان اصرار می‌ورزیم تا فردی لباس آن چنانی و ساختمانی بر فلان سبک و وسیله‌ای فلان مدل نداشته باشد، ارزش و جایگاهی ندارد. فارس‌ها در آن زمان اگر کسی قیمت کلاهش به صد هزار درهم نمی‌رسید وی را عار می‌زدند و کسی که قیمت کلاهش به پنجاه هزار درهم می‌رسید او نصف شرف و عظمت را به دست آورده بود و همین‌طور کمربند بزرگان‌شان قیمتش به پنجاه هزار درهم می‌رسید^۲.

یقیناً این شیوه‌های زندگی و رسوم ترویج یافته، ساخته و پرداخته‌ی مردم بود و به هیچ وجه استناد خدایی نداشته‌اند.

﴿مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ﴾ «الله هیچ دلیلی بر (اثبات) آن‌ها نازل نکرده

است».

۱- تاریخ طبری، ج: ۴، ص: ۲۱۷ و فتوح البلدان، ص: ۳۷۴.

۲- تاریخ طبری، ج: ۴ صص: ۶، ۱۱، ۱۳۶.

اکنون تمدن فعلی اروپا را ملاحظه نمایید آیا مجموعه‌ای از عادات ساختگی، قید و بندهای فریبنده و اصطلاحاتی بی‌اساس نیست؟ التزاماتی که اروپایی‌ها خود را به آن ملزم می‌دارند و دیگران نیز از آن‌ها تقلید می‌کنند از کجا آمده است و مصدرشان چیست؟

یقیناً ما بدون دلیل تحت تأثیر این تمدن قرار گرفته‌ایم و از زندگی طبیعی خویش در آمده‌ایم، زندگی‌ای که مربی‌های این امت چون حضرت عمر رضی الله عنه بر آن تأکید داشتند.

ربعی بن عامر اگر چه در نظر بسیاری از مدعیان علم و تمدن شاید تنگ نظر باشد، اما وی با دور اندیشی، ایمان قوی و علم عمیق به التزامات و رسم و آیین فارس‌ها چون طوق و زنجیر، قید و بندهایی می‌نگریست که آن‌ها خود را به وسیله‌ی این قیدها در زنجیر کشیده بودند و به این دلیل بود که فرمود:

«الله ابتعثنا لنخرجكم من ضيق الدنيا إلى سعتها».

او در واقع فارس‌ها را این گونه خطاب می‌نمود: فریب این زرق و برق، مظاهر توخالی را نخورید زیرا شما دارید در قفس زندگی می‌کنید و بدیهی است که قفس، قفس است هر چند هم طلایی و شیشه‌ای باشد. قفس اگر چه به وسعت شهری باشد، باز هم قفس است مگر زندان چیست؟ چرا به آن زندان می‌گویند؟ آیا به خاطر اینکه تنگ است یا به خاطر اینکه دارای اتاق‌های زیادی نیست؟ بسا اوقات در زندان چنان اتاق‌هایی وجود دارد که بسیاری از مردم متوسط در منازل‌شان چنین اتاق‌هایی ندارند اما باز هم زندان است هر چند اسباب رفاه و آسایش در آن فراهم باشد، هر چند وسیع و پهناور باشد، هر چند دارای پارک‌ها، استخرها، موزه‌ها و باغ‌ها باشد، باز هم زندان است.

آری! این عرب مسلمان، آگاه و باهوش، که از هر نوع عقیده‌ی حقارت و خود کم بینی، شکست و فقدان اعتماد بر خویش رسته بود، اگر امروز زنده می‌بود یقیناً تمدن غرب را این تمدن پوشالی را که مسلمانان عرب و عجم در بسیاری از کشورها در زندگی‌شان از آن پیروی می‌کنند، با همان می‌نگریست که دیروز بر تمدن فارس‌ها و رومی‌ها نگریست و همان افسوسی که دیروز برای رومی‌ها و فارس‌ها اظهار داشت و آرزو نمود تا آن‌ها را از زندگی تنگ به زندگی فراخ و وسیع درآورد، امروز نیز همان افسوس و آرزو را ابراز می‌نمود.

ربعی بن عامر از حریتی برخوردار بود که اسلام به او نشان داده بود و از این‌رو از دنیای تنگ، محدود و خفقان یعنی دنیای معده و ماده، دنیای شهوات و آرزوها، دنیای بردگی و برده کشی، دنیای زندگی فانی و رفتنی، دنیای زندگی مکدر به غم‌ها و گرفتاری‌ها به دنیای وسیع و نامحدود، به دنیای قلب و روح، ایثار و همدردی، عدل و مساوات، عطوفت و رحمت، صفا و صمیمیت، جاوید و باقی، دنیایی که نه در آن فساد است و نه آلودگی، نه غمی است نه اندوهی، درآمده بود.

او از چنین نعمتی برخوردار بود که همزمان با آن فارس‌ها و رومی‌ها از آن محروم بودند و بدین جهت بود که او تمدن فارس‌ها و رومی‌ها و زندگی‌شان را، چون قفسی تنگ می‌دید که انسان آزاد و بزرگواری را در آن حبس نمایند و یا اینکه ماهی را از آب درآورده‌اند و در بسته‌ی طلایی و مزین یا در پارچه‌ی نرم و ظریف بگذارند.

این بود دید یک عرب مسلمان، اکنون دید ما، دید انسان‌های روشن، معلمین بزرگوار، اساتید دانشگاه‌ها، متولیان تعلیم و تربیت، قلم بدستان و توریست‌ها و جهان‌گردان اسلامی در اروپا، بر تمدن پوشالی معاصر چگونه است؟

آیا واقعاً تناسبی بین دید ما و آن مسلمان عرب وجود دارد؟ در حالی که او ظاهراً چندان متمدن نبود و آنچه ما از جهان می‌دانیم او نمی‌دانست و یقیناً تاریخی را که ما بررسی نموده‌ایم او بررسی نکرده است، شناختی که ما از تجربیات امت‌های گذشته داریم او نداشته است و فلسفه‌هایی که ما در عمق‌شان فرو رفته‌ایم او فرو نرفته است.

اما نباید فراموش کرد که این نظر عربی است که رسول خدا ﷺ و اسلام، سینه‌اش را از عزت و اعتماد به نفس، ایمان و شجاعت، حقارت دنیا و شناخت حقیقت پُر کرده است و به جایی رسیده است که خطاب به رستم بزرگ‌ترین فرماندهی جهان آن روز، که نامش دل‌ها را به لرزه در می‌آورد و نفر دوم بعد از کسری و بالاتر از تمام امراء و فرماندهان فارس بود، با صدایی قهراًمیز و توأم با استهزاء چنین بگوید: ای رستم! من بر تو متأسفم، تو بدبختی در دنیایی تنگ خود را گرفتار کردی، ما عرب‌های مسلمان که نصف بدنمان برهنه، شمشیرهایمان کهنه و فرسوده است و لباس‌هایمان پینه و وصله دارد و به جای کفش دمپایی به پا داریم، ما در جنتیم، اما تو در جهنم زندگی می‌کنی.

یقیناً تنها عاملی که ربیع بن عامر را بر ایراد این سخن قوی و جری، تکان دهنده و مهیب واداشت، ایمان و اعتماد به نفس، رسالت و فرامینی بود که خداوند متعال او را به وسیله‌ی آن فرامین گرامی داشته بود.

آیا امروز نیز چنین افرادی در جوامع اسلامی وجود دارند، که از طریق ادبیات، اشعار و مطبوعات، اروپا و آمریکا را که همواره از سفره‌ی ما ارتزاق می‌نمایند و از وجود ما مسلمانان تغذیه می‌شوند و اگر چنانچه نفتی که از مسلمانان در اختیار آن‌هاست قطع می‌شد هرگز آن‌ها به این قدرت جنون آمیز نمی‌رسیدند، این گونه مورد خطاب قرار دهد؟

روشن است که امروز انسان اروپایی در ایمان، اخلاق و شخصیت خود به نهایی‌ترین درجه از فقر و افلاس (بی‌چیزی) رسیده است و در واقع به جذام اخلاقی مبتلا گردیده است و به این دلیل است که تمدنش نیز دارد دوران پوسیدگی و متعفن شدن خود را می‌گذراند و به هیچ وجه قابل علاج و درمان نمی‌باشد و مدت‌هاست که از مسیحیت نیز بیگانه شده است و بدین ترتیب آخرین ارتباطی که با آسمان، نبوت و اخلاق داشت از دست داده است.

اما متأسفانه امروز اکثر مسلمانان تمدن اروپایی را با دید تقدیر و تجلیل، تقدیس و تعظیم می‌نگرند. اما دین، تمدن و الگوهای خودشان را در برابر تمدن و الگوهای غربی حقیر می‌پندارند و چون شمع در برابر آتش در مقابل تمدن غرب ذوب می‌شوند.

آن مسلمان عربی که قیمت خویش و رسالتش را دریافته بود، آن گونه رستم را مورد خطاب قرار داد که اگر کوه و دریا را خطاب می‌نمود توان تحمل آن را نداشتند.

آری این بود دید یک مؤمن آگاه، بر تمدن‌های پوشالی آن زمان و لزوماً امروز نیز باید مسلمانان آگاه و بیدار، همین دید را بر تمدن‌های پوشالی معاصر داشته باشند. این نکته را باید مسلمانان در هر شرایطی که هستند در نظر داشته باشند و باید مسلمانان و به خصوص عرب‌ها در شرق و غرب، تمدن پوچ معاصر را، که زندگی ما را در نور دیده است، با نظری غرورآمیز و آگاهانه ملاحظه نمایند.

ما مسلمانان هرگز و به هیچ وجه امتی بی‌اصل و بنیاد، بی‌تمدن و بی‌تاریخ نیستیم، ما چون علف‌های هرزه از زمین سر نزده‌ایم که اجداد و امجاد (بزرگان) نداشته باشیم، خیر هرگز!

بلکه ما از هر نظر غنی هستیم، معلمان جهان و مربیان امت‌ها هستیم.

اگر چه واقعیت تلخ و دردناک امروز بیانگر این است که ما در حرکت خویش از خود اختیار نداریم و با اشاره‌ی دیگران حرکت می‌کنیم و به جای استادی مقام شاگردی در جهان را پذیرفته‌ایم و کرم، سخا، شخصیت و ارزش خویش را از دست داده‌ایم.

خداوند مؤرخین مسلمان عرب را جزای خیر دهد که این نکته‌ی مهم را به ما رساندند، نکته‌ای که بیانگر زوایای وجودی شخصیت عرب‌های نخستین است کسانی که خداوند متعال آن‌ها را به رسالت جاوید اسلام مفتخر گردانید و آن‌ها همواره آن رسالت را مایه‌ی عزت، سربلندی، افتخار و همه چیز خویش می‌دانستند و هر چیزی که جدا از این مصدر می‌بود و با این منبع ارتباطی نداشت، از نظر آن‌ها آن چیز بی‌ثبات و فاقد ارزش می‌بود. امروز نیز باید موضع‌گیری ما مسلمانان در برابر تحدیات (چالش‌های) تمدن معاصر و فلسفه‌های جدید این گونه باشد.

باید موضع هر مسلمان در برابر تمدن معاصر موضع مردی سترگ باشد، موضع کسی که به کرامت، رسالت و شخصیتش می‌بالد، کسی که در استفاده از تمدن معاصر از عقل و استعداد خویش کار گرفته و در رد و تایید هر چیز از آن خودش را آزاد کرده است. آنچه برایش مفید و بی‌ضرر است و با اهداف و آرمان‌هایش همسو است، می‌گیرد و چه بسا بر گرفته‌های خویش از تمدن معاصر، ترکیباتی جدید می‌افزاید که توانایی و کارایی آن را بیشتر می‌نماید، نه موضع‌گیری فردی پست و فرومایه که اعتماد و ایمانش را از دست داده است و در برابر هر شبیحی از قدرت و نیرو خودش را می‌بازد، کسی که به زندگی دل داده و از مرگ گریزان است، کسی که از صحنه‌ی ماجراجویی، طموح (بلندهمتی) و آرمان طلبی، اصالت و ابتکار، امامت و قیادت (رهبری) فاصله گرفته است.

این چنین فردی در نگاهش به تمدن معاصر، چون طفل کوچکی می ماند که بر دامنه‌ی کوهی ایستاده است، در حالی که چشم به قله اش دوخته است و آرزوی رسیدن به آن را می نماید.

در پایان، موضوع را با قطعه شعری از شاعر اسلام دکتر محمد اقبال رحمته خاتمه می دهیم که جوان روشنفکر مسلمان را مورد خطاب قرار داده است، جوانی که تمدن غرب چنان او را به خود مجذوب نموده است که او را از شخصیت و ابعاد وجودی اش، از وجدان، و ضمیرش بیگانه گردانیده است، به ماده دل بسته است و همواره از مرگ هراسان می باشد:

بینی جهان را خود را نبینی

تا چند نادان غافل نشینی

نور قدیمی شب را بر افروز

دست کلیمی در آستینی

بیرون قدم نه از دور آفاق

تو بیش ازینی تو بیش ازینی

از مرگ ترسی ای زنده جاوید

مرگ است صیدی تو در کمینی

جانی که بخشند دیگر نگیرند

آدم بمی—رد از بی یقینی

صورت گری را از من بیاموز

شاید که خود را باز آفرینی^۱

پایان